

# تنفیر از دین از چشم‌انداز قرآن کریم

رحیم نوبهار\*  
حامد عمادپور\*\*

## چکیده

از جمله عنوان‌هایی که با توجه به تحولات عصر حاضر نیازمند تبیین است، «تنفیر یا گریزان کردن مردم از دین» است. به موجب آیات قرآن کریم، خلقت انسان به عنوان مخاطب اصلی دین بر پایه فطرت الهی بوده، دین برای انسان متعارف، محبوب و عاری از تنفر است. پیامبران و امامان<sup>علیهم‌السلام</sup> نیز به عنوان پیام‌آوران و مبلغان دین از آنچه موجب تنفیر مردم از دین شود، به دورند. برابر یافته‌های مقاله حاضر، نظر به دلالت صریح و ضمنی شمار زیادی از آیات قرآنی، حرمت تنفیر از دین به مثابه قاعده‌ای فقهی است. به موجب این قاعده، هر عملی که سبب تنفیر مردم از دین گردد، به جهت همین عنوان حرام است. حتی اگر اجرای حکم یا احکامی از شریعت مایه دین‌گریزی مردم شود، اجرای آن احکام با شرایطی تا فراهم شدن زمینه فکری و فرهنگی لازم، به تأخیر می‌افتد، مگر آن دسته از احکامی که دارای چنان ملاک و مقتضای استواری باشد که بدانیم شارع مقدس در هیچ شرایطی از اجرای آنها صرف نظر نمی‌کند.

واژگان کلیدی: تنفیر، دین، اکراه، قرآن کریم، تشریح.

\* دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهیدبهشتی / نویسنده مسئول (r-nobahar@sbu.ac.ir).  
\*\* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مفید (emadpourhamed@gmail.com).

## مقدمه

از مسائلی که امروزه باتوجه به گسترش وسایل ارتباط جمعی و تبادل سریع اطلاعات بیش از هر زمان دیگر بااهمیت شده، اقدامات دین‌گريزانه است. در عصر حاضر گروه‌های سلفی - تکفیری با اقدامات غیراسلامی و غیرانسانی خود به نام دین، به ساحت رحمانی و قدسی دین تاخته‌اند. حامیان غربی آنان نیز به‌مدد سلطه رسانه‌ای خود، در دینی قلمدادکردن این چهره خشن و غیرانسانی از دین می‌کوشند تا از این رهگذر بتوانند افکار عمومی جامعه بشری را از شناخت حقیقت اسلام محروم سازند. در کنار این اقدامات دین‌گريزانه، برخی بدسلیقگی‌ها و کژاندیشی‌ها در مقام استنباط و اجرای احکام دین سبب تقویت فضای اسلام‌هراسی و دین‌گریزی شده است. اعمال برخی مجازات‌ها همچون قطع گردن با شمشیر، سنگسار، سوزاندن با آتش یا فتواهایی مانند جواز استمتاع از زوجه صغیره یا قمه‌زدن، از احکامی است که باعث شده است تصویری ناخوشایند از اسلام در اذهان عمومی شکل گیرد و مایه تنفیر مردم از آیین محمدی شود.

نظر به این واقعیت‌های تلخ لازم است حکم تنفیر از دین در اصلی‌ترین منبع استنباط احکام یعنی قرآن کریم بررسی شود تا فقیه در استنباط و اجرای احکام دین، گرفتار سطحی‌نگری و بی‌توجهی به پیامدهای احکام نشود و از یک‌سو دچار برداشت‌های افراطی نشود و از سوی دیگر دچار استنباط‌های ناروا در جهت عرفی‌کردن فقه و تبعیت همه احکام دین از سلايق بشری نگردد.

حرمت تنفیر از دین همچون حکم یا قاعده شرعی، مستقلاً در منابع فقهی بحث نشده است، ولی در مسائل گوناگون فقهی بدان استناد شده است؛ مثلاً *فاضل مقداد* در تفسیر این سخن خداوند که می‌فرماید: «وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (نور: ۲)، آورده است:

علت اینکه در این آیه «طایفه» مقید به «مؤمنین» شده، این است که اگر کافران شاهد اجرای حد باشند، چه‌بسا مانع گرویدن آنان به اسلام شود؛ از همین رو اقامه حد در سرزمین دشمن نیز ناپسند شمرده شده است (سیوری، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۳۴۲).

شماری از فقیهان معاصر تصریح کرده‌اند که اگر در شرایطی اجرای مجازات و اقامه حدود الهی باعث بدآیند مردم از اسلام گردد، از اجرای آنها تا زمانی که زمینه‌سازی‌های لازم برای پذیرش احکام اسلامی صورت پذیرد، می‌توان امتناع ورزید (منتظری، ۱۴۲۹، ص ۱۰۳ / هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۹، ص ۲۰۳-۲۰۴).

پژوهش‌های فقهی اخیر، این مسئله را بیشتر مورد توجه قرار داده‌اند؛ حتی گاهی پیشنهاد شده است به مضمون این قاعده همچون راهنمایی در فرایند استنباط و اجتهاد توجه شود (نوبهار، ۱۳۸۴، ص ۱۲۹)؛ به‌ویژه نقش این قاعده در حوزه اجرای مجازات‌ها مورد واکاوی قرار گرفته است (نیکخو، ۱۳۹۲، ص ۲۵ / ماندگار و باقری، ۱۳۹۶، ص ۱۶۳). با این حال جای بررسی قاعده حرمت تغییر از چشم‌انداز قرآن کریم و بررسی استدلالی و جامع آیاتی که مستقیم یا غیرمستقیم به این قاعده نظر دارند، همچنان خالی و نیازمند تأمل و ژرف‌نگری اندیشمندان است.

همسو با این نیاز، پرسش مقاله حاضر این است که بر اساس آیات قرآن کریم، تغییر از دین در مقام تکوین و تشریح چه جایگاهی دارد؟ کدام آیات قرآنی بر حرمت تغییر از دین دلالت دارد؟ بر پایه آیات قرآن کریم، آیا مصلحت نفی تغییر از دین در زمره مقاصد شریعت است؟ اگر چنین است، آیا این مصلحت در جریان تراحم احکام سبب تقدیم و ترجیح حکمی بر حکم دیگر می‌شود؟ به‌عبارت‌دیگر اگر اجرای حکم یا احکامی از شریعت، مایه دین‌گریزی مردم شود، آیا می‌توان اجرای آن احکام را تا فراهم‌شدن زمینه فکری و فرهنگی لازم متوقف کرد؟

نوشتار پیش رو می‌کوشد با اثبات حرمت تغییر از دین همچون آموزه‌ای قرآنی و فقهی، زمینه را برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها فراهم سازد. مقاله به‌مناسبت، مواردی از استناد به این قاعده در منابع فقهی را نیز یادآور شده است.

## ۱. آیات فطرت و لزوم جدایی دین از تغییر و بدآیندی

به‌گواهی قرآن کریم، خداوند انسان را بر فطرت الهی آفریده است. فطرت به‌معنای سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان است و امور فطری، یعنی آنچه نوع خلقت و

آفرینش انسان اقتضای آن را داشته و مشترک میان همه انسان‌ها باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۲۴). بر پایه فطرت، دین، ایمان و مظاهر آن برای انسان متعارف، محبوب و به دور از تنفر است. قرآن می‌فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ: پس روی خود را متوجه دین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند! (روم: ۳۰).

کلمه «فطرت» در این آیه منصوب به فعل محذوفی همچون «ألزم» یا «أتبع» است (نحاس، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۱۸۵)؛ یعنی فطرت الهی که سرشت تو بر آن است را بگیر و پیروی نما. ذکر این جمله پس از جمله «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» یا بنا بر اینکه مشارالیه ذلک فطرت باشد (دره، ۱۴۳۰، ج ۷، ص ۲۷۴)، بیانگر آن است که دین الهی چیزی بر خلاف فطرت انسان نیست و پیروی از دین همان پیروی از فطرت است. مطابق آیه، سرشت انسان میل و گرایش باطنی به دین دارد. رسالت پیامبران نیز توجه‌دادن بشر به همین گرایش فطری است؛ بنابراین دینی که واجب است انسان روی خود را به سوی آن کند، همان دینی است که خلقت بدان دعوت می‌نماید و فطرت الهی به‌سوی هدایت می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۱۷۸).

آیات «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان: ۳) و «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس: ۸) بیانگر هدایت فطری بشرند؛ به عبارت دیگر خداوند بشر را الهام کرده است تا بر مدار اعتقاد حق و عمل صالح حرکت کند. مقصود از سبیل نیز در آیه یادشده، سنت و راهی است که پیمایش آن بر هر انسانی واجب می‌باشد. پیمودن این راه، انسان را به سوی کرامت و قرب پروردگار سوق می‌دهد؛ کرامتی که حاصلش دین حق است که نزد خدای تعالی همان اسلام است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۱۲۲-۱۲۳).

خداوند افزون بر این معرفت فطری، محبت باطنی و گرایش فطری نسبت به دین را نیز در دل مؤمنان قرار داده است. آیه شریفه «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ» (حجرات: ۷)، به این لطف تکوینی خداوند اشاره دارد که دین را در نهمان‌خانه وجود انسان، محبوب قرار داده، در دل‌های او آراسته است.

اگر دین، محبوب و مایه زیور انسان است، مبدأ انشای دین، پیک دین و مقررات و قوانین دین، همگی محبوب انسان می‌باشد؛ به عبارت دیگر خدا و دین برای انسان، آشنا و دل‌پذیر است (جوادی آملی، الف، ۱۳۸۹، ص ۶۷).

بر اساس آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مریم: ۹۶)، خداوند این محبت و گرایش باطنی را نسبت به اهل ایمان در دل‌ها قرار داده است. اگرچه در این باره که مقصود، کدام دل‌هاست، اقوال گوناگون است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۸۲۲)، ولی باتوجه به مقیدنکردن وُدّ و محبت به دل‌هایی خاص، محبت در دل‌های همه مردم را شامل می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۱۱۳).

باتوجه به این دسته آیات، خداوند وجود انسان را به گونه‌ای آفریده است که دین الهی برای او معهود، محبوب و عاری از تنفیر باشد.

## ۲. آیات ناظر به ویژگی‌های پیامبران

نبوت و امامت، نقش بسزایی در جذب مردم به دین دارد. بر اساس آیات قرآن کریم این دو مقام، موهبتی است، نه اکتسابی و به هرکسی عطا نمی‌شود (بقره: ۱۲۴/ انعام: ۱۲۴). لازمه مقام نبوت و امامت، بهره‌مندی از صفات و رفتارهایی است که جذب و هدایت مردم را به دنبال داشته باشد. همچنین لازمه مقام نبوت، منزّه‌بودن از اوصاف و رفتارهایی است که تنفیر مردم از دین را به دنبال دارد. این ویژگی‌ها در آیات متعددی از قرآن کریم بیان شده است. آیات مذکور در سه گروه آیات مربوط به ویژگی‌های خلقتی پیامبران، آیات بیان‌کننده صفات موهبتی پیامبران و آیات بیانگر تکالیف و وظایف پیامبران، قابل دسته‌بندی است. در ادامه این آیات را مرور می‌کنیم.

### ۲-۱. آیات ناظر به ویژگی‌های خلقتی پیامبران

باتوجه به اینکه پذیرش نبوت و رسالت پیامبران در ابتدا برای بسیاری از مردم سنگین و دشوار جلوه می‌کرد، خداوند برخی موانع عاطفی، روانی و اجتماعی همچون بشرنبودن، ناقص‌الخلقه‌بودن، بیگانه و ناشناخته‌بودن، اختلاف نژادی و اختلاف زبانی با

مخاطبان را که می‌تواند بهانه‌ای برای گریز مردم از پذیرش دعوت پیامبران به دین باشد، نفی کرده است.

بر اساس آیاتی از قرآن کریم، پیامبران از جنس بشرند (ابراهیم: ۱۰ / اسراء: ۹۵)؛ از این رو همانند سایر انسان‌ها غذا می‌خورند و میان مردم در بازارها راه می‌روند و دارای غریزه‌ها و نیازهای مادی‌اند (فرقان: ۷). برخی مفسران از آیه «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا» (اسراء: ۹۵) استفاده کرده‌اند که رسول باید از جنس «مرسلٌ إلیه» باشد و با آنها زندگی کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۹۱ / جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۲۴، ص ۴۶۳)؛ بنابراین اگر فرشتگان در زمین می‌زیستند و بنا بود پیامبری برای آنان فرستاده شود، خداوند، فرشته‌ای را به‌عنوان پیامبر بر آنان نازل می‌فرمود؛ زیرا دو همجنس، میل، تناسب و انس بیشتری به یکدیگر دارند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۲۵۳ / فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۱، ص ۴۱۰).

خداوند علاوه بر اینکه پیامبرانش را از جنس بشر آفریده است، آنان را خلقتی تمام بخشیده تا مبادا به‌جهت ناقص‌الخلقه‌بودن یا امراض تنفرآمیزی چون جذام و برص یا بدنامی و فحش‌های والدین‌شان سبب تنفر مردم گردند (طوسی، ۱۴۰۷، ص ۲۱۳ / سید مرتضی، ۱۲۵۰، ص ۶۲). در هیچ‌یک از آیات قرآن کریم اشاره‌ای به ناقص‌الخلقه‌بودن پیامبری نشده است. با آنکه در آیات متعددی نسبت‌های ناروا و تمسخر اقوام گوناگون نسبت به پیامبران بیان شده است، موردی که بیانگر ناقص‌الخلقه‌بودن آنان باشد، گزارش نشده است. اگر چنین نقصی بود، در کنار مواردی چون کاهن، کذاب، ساحر و... ذکر می‌شد (صافات: ۳۶ / شعرا: ۲۷ / حجر: ۶ / قلم: ۵۱)؛ ضمن اینکه استفاده از تعبیرهایی چون «زکی» و «مبارک» در مورد برخی پیامبران - به‌ویژه در مقام بشارت و موهبت، با ناقص‌الخلقه‌بودن آنان چندان سازگاری ندارد (مریم: ۱۹ و ۳۱). همچنین در آیه «وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِی وَ الْأَبْصَارِ» (ص: ۴۵)، این پیامبران الهی را صاحبان دست‌های نیرومند و چشم‌های بینا معرفی می‌کند؛ اگرچه روشن است که تعبیر «أُولَى الْأَيْدِی وَ الْأَبْصَارِ» به‌معنای دو عضو مادی مخصوص نیست، بلکه کنایه از دو صفت علم و قدرت است، ولی برخورداری از این دو وصف با ناقص‌الخلقه‌بودن

آنان سازگاری ندارد؛ بر همین اساس این گونه افراد ممکن است فاقد برخی توانایی‌ها برای انجام رسالت سنگین خود باشند.

از ظاهر برخی آیات این گونه استفاده شده است که موسی علیه السلام دارای لکنت زبان بوده است؛ از این رو از خداوند درخواست کرد: گره از زبانم بگشا (طه: ۲۷ / زخرف: ۵۲ / قصص: ۳۴). نقل شده است که سبب این لکنت، سوختگی‌ای بود که در دوران کودکی در زبانش ایجاد شد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۹۰ / طوسی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۱۷۰ / قمی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۳۶). البته خداوند دعای حضرت موسی علیه السلام را به هنگام بعثت مستجاب کرد و مشکل زبانش را برطرف ساخت (طه: ۳۶ / مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۱، ص ۸۶). برخی صاحب‌نظران چنین استظهاری را نپذیرفته‌اند و منکر لکنت داشتن ایشان شده‌اند و علت درخواست حضرت موسی علیه السلام را ابلاغ مبین یا تقیه دانسته‌اند (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۱۳۶ / صادقی تهرانی، ۱۴۰۶، ج ۱۹، ص ۷۶). ضمن اینکه تعبیر «أَفْصَحُ» در کلام موسی علیه السلام که برادر هارون از من فصیح‌تر است (قصص: ۳۴)، دلالت بر فصیح بودن موسی علیه السلام دارد. فصاحت به معنای بیان و خلوص کلام از تعقید است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۷۹) و کسی که لکنت زبان دارد، فصیح شمرده نمی‌شود (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶، ج ۱۹، ص ۷۶)؛ بر این اساس اصل لکنت داشتن حضرت موسی علیه السلام مسلم نیست و بر فرض پذیرش نیز به جهت نقص خلقت ایشان نبوده، بلکه در اثر حادثه کودکی ایشان بوده است. همچنین این لکنت به دعای ایشان برطرف شده، در حدی نیز نبوده است که تغیر مردم نسبت به حضرت موسی علیه السلام را در برداشته باشد؛ چنان‌که در بهانه‌جویی‌های قوم بنی‌اسرائیل چنین اعتراضی دیده نمی‌شود. در مورد حضرت ایوب علیه السلام نیز نقل شده است که ایشان به نوعی بیماری مبتلا گشت که سبب نفرت و گریز مردم از وی شد (قمی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۳۹). این روایات به جهت مستلزم تغیر مردم بودن و تنافی با فلسفه رسالت پیامبران مجعول دانسته شده‌اند (سید مرتضی، ۱۲۵۰، صص ۶۰ و ۶۲ / مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۳۰۳). روایت معارضی نیز وجود دارد که این معنا را با شدیدترین لحن انکار می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۲۱۴). از امام باقر علیه السلام نقل شده است که هیچ‌یک از ابتلائات ایوب علیه السلام عفونت پیدا نکرد و بدبو نشد و نیز صورتش

زشت و زنده نگردید و حتی ذره‌ای خون یا چرک از بدنش بیرون نیامد و احدی از دیدن او تنفر نیافت و از دیدنش وحشت نکرد و هیچ جای بدنش کرم نینداخت (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۹۹).

قرآن کریم علاوه بر همانندی پیامبران با پیروانشان در بشر بودن، بر همانندی آنها در نژاد و زبان نیز تأکید کرده است. بر اساس آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» (ابراهیم: ۴)، هر پیامبری به زبان مردم خود سخن می‌گوید. به اعتقاد برخی مفسران، منظور از زبان در اینجا فقط لهجه یا لغت نیست، بلکه فرهنگ مردم نیز مدنظر است؛ زیرا پیامبر باید نقاط ضعف و قدرت امت را بداند و سوابق او نزد مردم روشن باشد. انسان ناشناس، نمی‌تواند پیامبر امتی باشد؛ زیرا مردم از ناآشنا تمکین نمی‌کنند (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۴۶-۴۷).

شناخته‌بودن پیامبران برای امتشان، در برخی آیات با تعبیر «برادر قومش» بیان شده است (اعراف: ۶۵، ۷۳ و ۸۵). برادر در این گونه آیات به معنای اخوت نژادی و قبیله‌ای می‌باشد (جوادی آملی، ج ۱۶، ص ۱۱۴). در مورد پیامبر اسلام ﷺ نیز تعبیر «نفس» بیان شده است (آل عمران: ۱۶۴ / توبه: ۱۲۸)؛ یعنی پیامبر ﷺ از متن مردم حجاز برخاسته و برای آنان شخصیتی شناخته‌شده بوده است (یونس: ۱۶).

روشن است که همانندی پیامبران در جنس، زبان و نژاد با دیگر پیروانشان، باعث جذب و گرایش بیشتر مردم به دین و الگوگیری بهتر از پیامبران می‌گردد؛ در این صورت مردم حس می‌کنند رهبر و راهنمای آنها از فرهنگ، نیازها و مشکلات آنان درک کاملی دارد، درحالی‌که وجود اختلاف در این موارد چه بسا مانع پذیرش رسالت پیامبران و گریز مردم از دین شود.

## ۲-۲. آیات ناظر به صفات موهبتی پیامبران

برخی آیات قرآن کریم که به بیان صفات موهبتی پیامبران می‌پردازد، بیانگر اراده و خواست خداوند نسبت به ترغیب به دین و پرهیز از تنفیر از دین است. از جمله ویژگی‌هایی که نقش بسزایی در جذب مردم به دین دارد، بهره‌مندی از صفت عصمت



و دوری از گناه و ظلم است. خداوند هیچ پیامبر و امامی را به‌سوی مردم نفرستاده است، مگر آنکه معصوم باشد (بقره: ۲۱۳ / حشر: ۷ / احزاب: ۳۳ و ۶۴ / انعام: ۹)؛ بر همین اساس خداوند در پاسخ درخواست ابراهیم علیه السلام نسبت به امامت فرزندانش فرمود: «پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد!» (بقره: ۱۲۴). مقصود از ظالمین در آیه شریفه، مطلق هرکسی است که ظلمی از او صادر شود، ولو کسی که یک ظلم و آن هم ظلمی بسیار کوچک مرتکب شده باشد؛ اعم از اینکه شرک باشد یا معصیت، در همه عمرش باشد یا در ابتدا و یا اینکه پس از آن توبه کرده و صالح شده باشد یا خیر؛ هیچ‌یک از این افراد نمی‌توانند امام باشند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۷۴).

در جمله «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، «عهد» خداوند و نیز «ظالمین» مطلق است؛ پس هیچ عهد الهی به هیچ ظالمی نمی‌رسد. اگرچه محور اصلی آیه، امامت است، ظاهراً امامت به‌عنوان مصداق عهد مطرح می‌باشد، نه مفهوم آن؛ یعنی نه تنها امامت به ظالم نمی‌رسد، بلکه اصل عهد الهی که هر یک از نبوت، رسالت، امامت، ولایت و وصایت از مصادیق آن است، به ظالمان نمی‌رسد (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۶، ص ۴۸۲).

از دیگر ویژگی‌های موهبتی پیامبران که جذب و گرایش مردم را به‌دنبال دارد، علم و آگاهی به امور غیبی است که در آیات متعددی بدان اشاره شده است (بقره: ۳۱ و ۳۶ / آل عمران: ۴۹ / کهف: ۶۷). برابر آموزه‌های قرآن، علم غیب، خاص خود اوست و جز برگزیدگان از رسولانش کسی را از آن بهره‌ای نیست (آل عمران: ۱۷۹ / جن: ۲۶-۲۷).

محبت و رحمت نیز دو عامل اصلی گرایش و ارتباط میان انسان‌هاست. مردم از انسان‌های فاقد این دو صفت که سنگدل، تندخو و زورگو هستند، گریزان‌اند؛ از این‌رو یکی از موهبت‌های الهی به پیامبران، مهربانی، نرم‌خویی و دلسوزی نسبت به انسان‌هاست. تبلور این محبت و رحمت را در آیات مربوط به تلاش پیامبران برای هدایت مردم به دین، دعوت به استغفار و طلب آمرزش و دفع عذاب از آنان نیز می‌توان دید (توبه: ۱۲۸ / نساء: ۶۴ / ابراهیم: ۱۰). قرآن در توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «به‌یقین رسولی از خود شما به‌سویتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است و اصرار

بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رؤف و مهربان است» (توبه: ۱۲۸). شدت این محبت و دلسوزی به اندازه‌ای است که خداوند می‌فرماید: «گوی می‌خواهی به‌علت کردارشان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی، اگر به این گفتار ایمان نیاورند» (کهف: ۶). در مقابل، خداوند صفاتی چون تند، خشونت، سنگدلی و زورگویی نسبت به مردم را که سبب تنفیر مردم می‌شود، از پیامبرش نفی کرده است (آل عمران: ۱۵۹ / ق: ۴۵ / مریم: ۱۳-۱۴ و ۳۲). نمی‌توان این آیات را صرفاً توصیف‌های کمالی قلمداد کرد. این ویژگی‌ها شرط ضروری و اساسی پیامبری و دعوت مردم به سوی خداوند و پذیرش دعوت آنان از سوی مردم است؛ از این رو به آیه «به [برکت] رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم [و مهربان] شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند» (آل عمران: ۱۵۹)، استدلال شده است که پیامبر نباید چنان باشد که از اطرافش پراکنده شوند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۳۰۳).

### ۲-۳. آیات بیانگر تکالیف پیامبران

برخی آیات قرآن کریم که وظایف پیامبران را در برابر مردم بیان می‌کند نیز بیانگر لزوم پرهیز از تنفیر از دین است. خداوند متعال، پیامبر اسلام را از طردکردن و گریزاندن مؤمنان نهی می‌کند و چنین عملی را ظلم می‌شمارد (انعام: ۵۲). نمی‌توان این گونه نهی‌ها را صرفاً تنزیهی دانست. نوح علیه السلام در برابر خرده‌گیری کافران به پیروانش، حاضر به طرد آنان نشد و از بی‌یاوری خویش در برابر خداوند در صورت طرد مؤمنان خبر داد (هود: ۲۹ و ۳۰). این امر به معنای آن است که طرد مؤمنان نزد پروردگار، مبعوض است.

آیات متعددی از قرآن کریم، پیامبران را از تحمیل دین به مردم نهی می‌کند و وظیفه آنها را ابلاغ، انذار، تبشیر و عناوینی از این دست معرفی کرده است (کهف: ۵۶ / ق: ۴۵ / غاشیه: ۲۲ / انعام: ۱۰۷). پیداست الزام و اجبار، در موارد زیادی به روی گردانی از دین می‌انجامد.

نمونه دیگری از تکالیف پیامبران، منع از دریافت مزد از مردم در برابر رسالت است.

آیات متعددی از قرآن کریم مطالبه هرگونه مزدی را از سوی پیامبران نفی کرده، اجر و مزد آنان را بر عهده خداوند قرار داده است (شعراء: ۱۰۹، ۱۲۸ و ۱۴۵ / سبأ: ۴۷ / انعام: ۹۰). یکی از علت‌های این منع را می‌توان جذب و گرایش بیشتر مردم به پیامبران و جلوگیری از گریز آنان از دین برشمرد. مطالبه مزد از سوی پیامبران، گریز و تنفیر مردم از دین را به‌دنبال داشته است و با غرض از بعثت انبیا تنافی دارد.

بستگان و منسوبان پیامبران نیز با توجه به نسبت و قرابتی که با پیامبران دارند، نقش بسزایی در جذب یا تنفیر مردم از پیامبران و دین ایفا می‌کنند؛ بر همین اساس خداوند به همسران پیامبر ﷺ هشدار می‌دهد که «در صورت ارتکاب آشکارای اعمال ناروا، گرفتار عذابی دوچندان خواهند شد» (احزاب: ۳۰). علت این حکم بیان نشده است، ولی به تناسب حکم و موضوع می‌توان علت عذاب مضاعف را نقش آنان در طرد و تنفیر مردم از دین دانست.

### ۳. آیات ناظر به محتوای دین

برابر آیات متعددی از قرآن کریم، محتوای دین نیز عاری از وصف نفرت‌برانگیزی است. در ادامه این دسته از آیات را مطالعه می‌کنیم.

#### ۳-۱. آیات مرتبط با معاشرت با غیرمسلمان

مقصود از غیرمسلمانان در بحث حاضر، آن دسته از غیرمسلمانانی است که بنای جنگ و دشمنی با مسلمانان ندارند، بلکه اهل تسالم و توافق‌اند. درباره چگونگی دعوت غیرمسلمانان به دین، با آنکه خداوند دین حق را فقط دین اسلام دانسته و پذیرش غیر از آن را نپذیرفته است (آل عمران: ۸۵)، اکراه و اجبار غیرمسلمانان به پذیرش دین را جایز نمی‌داند و پیامبرش را فقط به‌عنوان منذر و مبشّر معرفی کرده است. قرآن، ایمانی را که در اثر اجبار و استیصال باشد، نمی‌پذیرد (کهف: ۲۹ / غافر: ۸۵).

بر اساس آیات اشاره‌شده، پذیرش دین، امری اختیاری است و اکراه و اجبار

غیرمسلمانان جایز نیست، بلکه تأکید اسلام در دعوت به دین بر حکمت، موعظه و جدال احسن است (نحل: ۱۲۵). قرآن کریم در این باره مسلمانان را از هرگونه جدال و گفت‌وگو با اهل کتاب که فاقد حُسن و نیکویی باشد، نهی می‌فرماید (عنکبوت: ۴۶). مجادله هنگامی نیکوست که با تندی، تنفیر و اهانت همراه نباشد؛ بر این اساس مباحثات و مناظراتی که حاصلی جز تنفیر و عداوت به دنبال ندارد، جایز نیست. خداوند پیامبرش را به جای بیان مباحث اختلافی، به استفاده از اصول مشترک دستور داده است (آل عمران: ۶۴) و در رویارویی با اهل کتاب، بر به‌کارگیری امور مشترکی چون عدم پرستش غیرخدا، اعتقاد به نزول کتاب بر پیامبرانشان و تسلیم در برابر خداوند تأکید کرده است (عنکبوت: ۴۶).

همچنین خداوند پس از فرمان دادن پیامبر ﷺ به اعراض از مشرکانی که چشمان خود را بر دلیل‌های روشن الهی بسته‌اند و به ایشان تهمت ناروا می‌زنند (انعام: ۱۰۴-۱۰۵)، در آیه «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ» (انعام: ۱۰۸) به مسلمانان دستور می‌دهد از دشنام‌دادن به بت‌ها و معبودهای مشرکان بپرهیزند؛ زیرا آنها نیز در مقابل از روی ظلم و جهل، به خداوند دشنام می‌دهند. با توجه به سیاق این آیات، خداوند به مسلمان متذکر می‌شود که مقصود از اعراض از مشرکان، دشنام بت‌ها و معبودهای مشرکان نیست.

اگر فضای گفتگویی میان مسلمانان و غیرمسلمانان، فضای توهین و اهانت به مقدسات یکدیگر و ادبیات آنان دشنام به یکدیگر باشد، نه تنها جذب آنان به دین ناممکن می‌شود که سبب تنفیر آنان نیز می‌گردد.

خطاب «لَا تَسُبُّوا» به مسلمانان است. مقصود از «الَّذِينَ» معبودها و بت‌هایی است که مشرکان آنها را می‌خوانند؛ بنابراین خداوند مؤمنان را از دشنام به معبودهایی که مشرکان به جای خداوند می‌پرستند، نهی می‌کند (نحاس، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۲۶). در شأن نزول این آیه آمده است که گروهی از مؤمنان، بت‌های مشرکان را دشنام می‌دادند. مشرکان نیز به خدای مؤمنان دشنام می‌دادند. این آیه نازل شد و مؤمنان را از چنین عملی نهی کرد (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۱۳). ظاهر این نهی، بیان حکم شرعی است و بر حرمت

تکلیفی دلالت می‌کند. نمی‌توان چنین آیاتی را صرفاً بر نهی تنزیهی حمل کرد و از بیان علتی که در آنها ذکر شده است، به آسانی گذشت.

عبارت «فَیَسُبُّوا اللَّهَ» پاسخ نهی «لَا تَسُبُّوا» می‌باشد؛ یعنی اگر شما از دستور خدا سرپیچی کنید و به معبودهای مشرکان دشنام بدهید، آنان نیز خداوند را دشنام می‌دهند. تحریک و دشنام مسلمانان سبب دشنام مشرکان می‌گردد که نزد خداوند پذیرفته نیست. پس آیه بر حرمت ذاتی سبب دلالت ندارد، بلکه سبب حرام است که باعث سبب خداوند گردد و از باب تسبیب به حرام و اعانه بر اثم است (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۵/خویی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۲۲).

در ادامه آیه به عبارت «كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ» (انعام: ۱۰۸) تعلیل آورده است و می‌فرماید: «این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم»؛ براین اساس مقدسات هر ملتی نزد آنها دوست‌داشتنی و محبوب است؛ همچنان که از آیه «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (مؤمنون: ۵۳) نیز این مطلب استفاده می‌شود؛ بدین ترتیب سبب مقدسات هر آیین و فرقه‌ای سبب تحریک عواطف و تشدید تعصب آنان می‌شود و نتیجه‌ای جز سبب نسبت به مقدسات طرف مقابل دربر نخواهد داشت؛ بنابراین نه تنها دشنام‌دادن به سنگ و بت پرستان حرام است، بلکه دشنام به مقدسات ادیان و مذاهب دیگر نیز در صورتی که مایه بدآیند آنان شود، به این اعتبار جایز نخواهد بود.

باتوجه به مطالب مذکور - تفریع فیسبوا؛ تعلیل «كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ» - و مناسبت حکم و موضوع می‌توان حکم حرمت سبب را از معبودهای مشرکان به دیگر مقدسات آنان و نیز از دشنام خداوند متعال، به سایر مقدسات الهی نیز تسری داد؛ یعنی دشنام به هر یک از مقدسات مشرکان که باعث دشنام به مقدسات مسلمانان گردد، جایز نیست. در برخی روایات به این آیه استشهاد شده است (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱۵، ص ۲۲/مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۱، ص ۲۱۷).

افزون‌براین حکم حرمت را از موضوع سبب، به هر کلام زشتی می‌توان تعمیم داد. علامه طباطبایی با استناد به عموم تعلیل عبارت «كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ» (انعام: ۱۰۸)، هر کلام زشتی را که به بدگویی در مورد مقدسات دینی منجر گردد، مشمول نهی آیه

می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۳۱۵).

با استناد به همین تعلیل می‌توان نهی در آیه را افزون بر کلام، به هر عمل زشت و اهانتی تسری داد؛ همچنان‌که در تعلیل حکم مذکور در آیه نیز تعبیر «عَمَلُهُمْ» آمده است. ضمن اینکه مناسبت حکم و موضوع نیز اقتضا دارد که نه تنها سب، بلکه هر رفتار تنفیرآمیزی - خواه از جنس فعل یا ترک - چنانچه باعث اهانت غیرمسلمانان به مقدسات الهی گردد، جایز نیست.

برخی فقها حکم حرمت را علاوه بر سب و بدگویی، به هر فعل و اهانتی تسری داده‌اند (اردبیلی، [بی‌تا]، ص ۳۴۰ / یزدی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۳۸). مقدس اردبیلی معتقد است:

این آیه تصریح دارد که نه تنها فعل مباح، بلکه فعل واجب نیز در صورتی که موجب سب خداوند و مانند آن گردد، باید ترک شود. سب معبودهای مشرکان و غیر آن مانند سب خودشان و سب اصحابشان، در صورتی که موجب سب نبی ﷺ و ائمه ﷺ و مؤمنان گردد نیز همین حکم را دارد. این حکم به لحاظ عقلی نیز روشن است (اردبیلی، [بی‌تا]، ص ۳۴۰).

این فقیه قرآنی تأکید می‌کند که نه تنها فعل مباح، بلکه حتی اگر فعل واجبی نیز باعث سب مقدسات مسلمانان گردد، انجام آن جایز نخواهد بود.

آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا أَنْظِرْنَا وَ أَسْمِعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (بقره: ۱۰۴)، مسلمانان را از سخنانی که سوء استفاده مخالفان را به دنبال دارد، نهی می‌کند. این آیه خطاب به مؤمنان می‌فرماید:

ای افراد باایمان! [هنگامی که از پیغمبر تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می‌کنید] نگویید: راعنا، بلکه بگویید: انظرنا و [آنچه به شما دستور داده می‌شود] بشنوید! و برای کافران عذاب دردناکی است.

مسلمانان هنگامی که پیامبر ﷺ در حال سخن‌گفتن بود، گاهی خطاب به ایشان می‌گفتند: «راعنا» یعنی در گفتار خود حال ما را مراعات کن و با تأتی سخن بگو تا ما آن را درک کنیم و به یاد بسپاریم یا بنگاریم، ولی یهودیان واژه «راعنا» را که واژه‌ای عربی است، به قصد طعن در دین و توهین به پیامبر ﷺ و تحقیر و استهزای مسلمانان، عبری فرض می‌کردند و از آن، سب و شتم و دشنام به معنای «بشنو که هرگز نشنوی»

یا «ما را تحمیق کن» اراده می کردند (عسکری رحمه الله، ۱۴۰۹، ص ۴۷۸/ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۴۳). آیه «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يَحْرُفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا لِيَا بِالسِّنْتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ ...» (نساء: ۴۶)، از این کار زشت و قصد پلید یهودیان پرده برمی دارد؛ از این رو خداوند مسلمانان را از گفتن تعبیر «راعِنَا» نهی می کند و از آنان می خواهد به جای آن از واژه «انظُرْنَا» استفاده کنند تا علاوه بر بیان خواسته خود، زمینه سوء استفاده بیگانگان را از میان ببرند.

نهی «لا تَقُولُوا» در آیه بر حکم شرعی و حرمت تکلیفی دلالت می کند، بلکه باتوجه به سیاق آیه، حرمتی مؤکد از آیه برداشت می شود؛ زیرا آیه در ادامه با عبارت «وَ أَسْمَعُوا» بر لزوم تبعیت از این فرمان در مقام قول و فعل تأکید می ورزد و در پایان نیز با تعبیر «وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ»، به کافران وعده عذاب می دهد؛ البته براین اساس که همچون برخی مفسران، مقصود از «كَافِرِينَ» افرادی باشد که از این دستور سرپیچی می کنند، نه یهودیان استهزاکننده (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۴۸/ جواد آملی، ۱۳۸۹، ج ۶، ص ۴۰).

بنابراین حساسیت و مبعوضیت سوء استفاده مخالفان از گفتار و رفتار مسلمانان نزد خداوند چندان شدید است که به صرف نهی بسنده نمی شود، بلکه امر «وَ أَسْمَعُوا» و وعده عذاب را نیز مطرح می کند و حتی عبارت جایگزین آن کلام منهی یعنی «انظُرْنَا» را نیز به مسلمانان یادآور می شود.

به موجب آیه مذکور، مسلمانان در ارتباطات خود به ویژه با غیرمسلمانان باید مراقب گفتار و رفتار خود باشند تا مبادا رفتار آنان دستاویز سوء استفاده مخالفان و تضعیف دین گردد. در این باره صرف قصد اهانت و طعن نداشتن مسلمانان کافی نیست، بلکه آنان باید پیامدهای رفتار و گفتارشان را نیز در نظر بگیرند تا ناخواسته پیامدهای نامطلوبی نداشته باشد؛ به عبارت دیگر مسلمانان علاوه بر اینکه نباید رفتارشان اهانت و هتک ساحت دین و پیامبر محسوب گردد، دستمایه اهانت و هتک دین به وسیله دیگران نیز نباید فراهم شود.

باتوجه به شأن نزول این آیه و سیاق آیات پیش و پس از آن - که در مورد

دسیسه‌های یهود است - روشن می‌شود علت نهی از گفتن واژه «راعنا»، پیشگیری از سوء استفاده یهودیان از گفتار مسلمانان و طعنه‌زدن آنان به دین بوده است، ولی اینکه علت این نهی، جهاتی چون عدم ذکر کلام مشرکان یا رعایت ادب و حفظ حرمت پیامبر ﷺ باشد، آن گونه که برخی احتمال داده‌اند (طوسی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۳۸۷-۳۹۰/فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۶۳۵/قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۵۷)، خلاف ظاهر است.

حرمت اهانت به ساحت مقدس پیامبر ﷺ و حفظ حرمت و ادب محضر ایشان، امری مسلم است و در برخی آیات قرآن نیز بیان شده است (حجرات: ۲-۱)، ولی به نظر می‌رسد نهی در این آیه برای بیان این مطلب نیست؛ شاهد آن نیز نبودِ ذکری از عناوین پیامبر ﷺ در این آیه شریفه می‌باشد، درحالی که اگر این حکم به جهت مراعات حرمت و ادب محضر پیامبر ﷺ بود، جا داشت ذکری از ایشان می‌شد؛ همچنان که در دیگر آیاتی که بدین منظور نازل شده، القاب پیامبر ذکر شده است؛ مانند آیات آغازین سوره حجرات - که بیانگر آداب محضر حضرت می‌باشد - که هر دو عنوان «رسول» و «نبی» ذکر شده است (حجرات: ۲-۱).

آیه «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يَحْرُفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لِيَا بَالِئْسَئْتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ...» (نساء: ۴۶) نیز تصریح دارد که واژه «راعنا» به وسیله یهودیان و به‌انگیزه طعنه به اصل دین مطرح می‌شد.

براین اساس اگرچه یهودیان به دنبال اهانت به پیامبر ﷺ بودند، ولی نکته اصلی که این آیه به دنبال بیان آن است، توجه دادن مسلمانان به دسیسه و سوء استفاده یهودیان از گفتار مسلمانان در جهت ضربه‌زدن به دین می‌باشد. با توجه به این نکته و تناسب حکم و موضوع می‌توان نتیجه گرفت واژه «راعنا» در این آیه خصوصیت ندارد، بلکه هر کلام و رفتاری که باعث سوء استفاده بیگانگان و تضعیف دین گردد، حرام است.

یکی از مفسران معاصر ضمن استفاده این حکم کلی از آیه شریفه، می‌نویسد:

حکم کلی مستفاد از آیه مورد بحث این است که هرگز نباید بهانه دهن کجی و اهانت به دست دشمن داد؛ آنچه در این آیه آمده، از قبیل تمثیل و ذکر نمونه است. نباید پنداشت که مضمون آیه، دستوری مقطعی و شخصی بوده و هم‌اکنون که آن صحنه و آن پدیده رخت بر بسته، تنها تلاوت و ثواب تلاوت این گونه آیات برای مسلمانان عصر



حاضر مانده است؛ به عبارت دیگر حکم و رهنمود آیه مورد بحث از قبیل تعیین موارد و مصارف زکات نیست تا قابل تسری به غیر آن نباشد، بلکه ضابط کلی است که هرگز تاریخ امثال آن سپری نخواهد شد و در ردیف آثار جاودانه است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۶، ص ۳۸-۳۹).

بر اساس این حکم کلی چنانچه رفتار مسلمان باعث سوء استفاده بیگانگان در جهت تضعیف دین گردد، حرام است؛ حتی اگر آن اقدام فی نفسه مباح باشد و با قصد الهی انجام شده باشد.

باتوجه به اینکه تغییر از دین یکی از مصادیق آشکار سوء استفاده دشمنان و تضعیف و طعن در دین به‌شمار می‌رود، هرگاه رفتار مسلمان باعث سوء استفاده بیگانگان در جهت تغییر مردم از دین گردد نیز مشمول آیه بوده، حرام است. به تعبیر یکی از مفسران معاصر در ذیل آیه شریفه:

وقتی اسلام تا این اندازه اجازه نمی‌دهد بهانه به‌دست دشمنان داده شود، تکلیف مسلمانان در مسائل بزرگ‌تر و بزرگ‌تر روشن است. هم اکنون گاه اعمالی از ما سر می‌زند که از سوی دشمنان داخلی یا محافل بین‌المللی سبب تفسیرهای سوء و بهره‌گیری بلندگوهای تبلیغاتی آنان می‌شود. وظیفه ما این است که از این کارها جداً بپرهیزیم و بی‌جهت بهانه به‌دست این مفسدان داخلی و خارجی ندهیم (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۸۶).

بر همین اساس می‌توان نتیجه گرفت چنانچه انجام برخی آداب و سنن دینی یا اجرای برخی احکام غیرالزامی دین، دستاویز سوء استفاده بیگانگان برای تضعیف دین و تغییر مردم از آن قرار گیرد، انجام چنین آداب و اجرای چنین احکامی جایز نیست.

آنچه در اجرای این حکم ملاک است، تضعیف دین در نگاه عموم مردم و تغییر افکار عمومی جامعه از دین است، نه بدآیندی دین و تغییر از دین در نگاه دشمنان و غرض‌ورزان. خداوند متعال در آیات متعددی پیامبر ﷺ را از تبعیت از هوا و هوس‌های آنان نهی کرده است (بقره: ۱۲۰ و ۱۴۵ / مائده: ۴۸-۴۹).

آن دسته از احکام الزامی که باعث سوء استفاده بیگانگان و تغییر مردم از دین شود، مشمول قواعد باب تراحم و مرجحات این باب خواهد بود و باید حکم اهم را شناخت

و بدان عمل کرد. می‌دانیم ضابط و معیار تشخیص حکم اهم، متفاوت است؛ برای نمونه اگر حکم سبب تنفیر، واجبی باشد که دارای بدل و جایگزین است، باید بدلی را که فاقد تنفیر از دین باشد، انجام داد، ولی اگر واجبی باشد که فاقد بدل و جایگزین است، حکمی که دارای مناط قوی‌تری باشد، ترجیح می‌یابد. باتوجه به اهمیت ملاک حفظ و ترغیب به دین در بسیاری موارد، حکم دارای این ملاک مقدم خواهد شد.

نکته دیگری که از آیه قابل برداشت است، لزوم آشنایی با ادبیات بیگانه و شگردهای دستگاه‌های تبلیغاتی بیگانه برای توطئه علیه دین است. مطابق برخی گزارش‌ها، سعد پسر معاذ باتوجه به آگاهی از ادبیات عبری، پیش از نزول این آیه از دسیسه و دهن‌کجی یهود مطلع شد و آنها را تهدید کرد (مبیدی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۰۶/فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۶۳۴). باتوجه به گستردگی ارتباطات در عصر حاضر، شناخت زمینه‌های چالش‌برانگیز که سوء استفاده فتنه‌انگیزان را امکان‌پذیر می‌سازد، یک ضرورت است.

آیات دیگری از قرآن کریم به لزوم توجه مسلمانان به پیامدهای سخنان و رفتارهایشان اشاره دارد. به حکم آیه ۶۸ سوره انعام، مؤمنان نباید در مجالسی که به خدا و مقدسات توهین می‌شود، حضور یابند یا اگر حضور داشتند، باید مجلس را ترک کنند. از علت‌های این حکم، به مناسبت حکم و موضوع ممکن است این باشد که حضور آنان در چنین مجالسی پیامدهای نامطلوبی همچون ترغیب آنان به توهین بیشتر به مقدسات و تضعیف دین را دربردارد.

افزون بر موارد پیش‌گفته، خداوند بخشی از زکات را برای جذب غیرمسلمانان به دین قرار داده است. بر اساس آیه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (توبه: ۶۰)، یکی از مصارف زکات «الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» می‌باشد. مقصود کسانی است که با پرداخت سهمی از زکات به ایشان، دل‌هایشان به اسلام متمایل می‌شود یا مسلمانان را در دفع دشمن کمک می‌کنند یا در برآوردن برخی حوایج دینی، کاری صورت می‌دهند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۳۱۱).

### ۲-۳. آیات مرتبط با معاشرت با تازه‌مسلمان

از جمله عواملی که نقش بسزایی در جلوگیری از پشیمانی تازه‌مسلمانان یا روی‌گردانی و بیزاری آنان از اسلام دارد، حمایت‌های عاطفی، مالی و امنیتی از آنان است. در آیات متعددی از قرآن کریم به مهاجرانی که با شکنجه و آزار مشرکان، به ترک بستگان و دوستان خود مجبور شده‌اند و مهاجرت کرده‌اند، بشارت و لطف ویژه‌ای ابراز شده است (توبه: ۱۰۰ / حشر: ۸ / نحل: ۴۱). پیامبر ﷺ نیز میان آنها و انصار پیوند برادری ایجاد کرد تا بخشی از فشارهای روانی مهاجران بر اثر تنهایی و غربت التیام یابد (ابن‌هشام، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۵۰۴-۵۰۵).

همچنین بخشی از اموال و غنایمی که از غیر جنگ نصیب مسلمانان می‌شد، برای حمایت مالی از این افراد اختصاص یافت. قرآن کریم می‌فرماید: «این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال جدا شده‌اند، درحالی‌که فضل الهی و رضای او را می‌طلبند» (حشر: ۸).

آسان‌گیری بر تازه‌مسلمان مورد توجه بسیاری از فقیهان قرار گرفته است. برخی در تعلیل عدم وجوب نمازهای قضا بر تازه‌مسلمان از جمله استدلال کرده‌اند که لازم‌دانستن قضا بر آنان باعث تنفر از اسلام می‌شود (حلی، ۱۴۱۲، ج ۷، ص ۹۰ / همو، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۸۹). شماری از فقیهان، قضای عبادت‌های فوت‌شده تازه‌مسلمان اعم از حقوق مالی مانند زکات، خمس و کفارات و حقوق غیرمالی همچون نماز، روزه و حج - که پیش از اسلام از کافر فوت شده است - را مستلزم تغیر و گریز وی از اسلام دانسته‌اند و حکم به سقوط آنها کرده‌اند (حلی، ۱۴۱۲، ج ۷، ص ۹۰ و ج ۲، ص ۱۸۹ / همو، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۱۸ / نجفی، ۱۴۰۴، ج ۱۵، ص ۶۲ / سبحانی، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۱۱۸). برخی فقیهان با استناد به این قاعده، به لزوم احترام به قوانین و نظامات حاکم بر کشورهای بیگانه از سوی مسلمانان مقیم حکم کرده‌اند (حکیم، ۱۴۲۲، ص ۹۱-۹۲).

### ۳-۳. آیات مربوط به نهی از پیمان‌شکنی و ظلم

قرآن کریم به وفای به عهد و عقد، فرمان داده است و شکستن عهد و میثاق را که از

عوامل تغییر مردم به شمار می‌رود، به شدت مذمت کرده است (مائده: ۱)؛ بدین ترتیب جهاد با دشمنانی که با مسلمانان عهد و پیمان دارند نیز جایز نیست (توبه: ۴/ نساء: ۹۰). البته چنانچه دشمنان به عهد خود وفادار نباشند و پیمان‌شکنی کنند یا با دیدن نشانه‌هایی، بیم خیانت آنان برود و از نقض پیمان‌شان ایمن نباشند، دیگر پای‌بندی به آن عهد لازم نخواهد بود (انفال: ۵۶ و ۵۸/ توبه: ۱۲). در چنین شرایطی خداوند به اعلام لغو پیمان با مشرکان دستور می‌دهد و می‌فرماید: «به‌طور عادلانه به آنها اعلام کن که پیمان‌شان لغو شده است؛ زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی‌دارد!» (انفال: ۵۸). باتوجه به تعبیر ذیل آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْخَائِنِينَ»، حکم به اعلام از آن‌روست که مبادا مسلمانان بر اثر بی‌اطلاعی برخی، به خیانت متهم شوند؛ از این‌رو خداوند در جریان فتح مکه ضمن اعلام برائت از مشرکان، می‌فرماید: «و این، اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به [عموم] مردم در روز حج اکبر [روز عید قربان] که خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند» (توبه: ۳). خداوند متعال همچنین مهلتی به آنان می‌دهد و می‌فرماید: «باین حال چهار ماه [مهلت دارید که آزادانه] در زمین سیر کنید [و هر جا می‌خواهید، بروید و ببندیشید]» (توبه: ۲). از پیامدهای این مهلت آن است که دشمنان فرصت کافی برای تصمیم‌گیری داشته باشند و مسلمانان را به غافلگیری متهم نکنند.

همچنین خداوند ادای امانت و رعایت عدالت در حکم و قضاوت میان مردم را لازم دانسته است (نساء: ۵۸). خداوند متعال به پیامبر ﷺ و مسلمانان هشدار می‌دهد حتی نسبت به دشمنان و مخالفان نیز عدالت ورزند و ظلم نکنند (مائده: ۸ و ۴۲/ نساء: ۹۰). بر اساس آیات مذکور، خداوند مؤمنان را نسبت به عوامل تنفی‌آمیزی چون عهدشکنی، خیانت در امانت و ظلم - حتی نسبت به دشمنان - برحذر می‌دارد و با دستورات پیشگیرانه می‌کوشد مسلمانان از متهم شدن به این‌گونه امور دور سازد. البته این سخن بدین معنا نیست که راز نهی از پیمان‌شکنی و ظلم فقط پیامد تنفی‌ر از دین است. ضرورت وفای به پیمان، رعایت عدالت و پرهیز از عهدشکنی و ظلم در هر حال مبانی استوار اخلاقی، انسانی و دینی خاص خود را دارد. مقصود این است که این امور با تنفی‌ر و دین‌گریزی، نوعی ملازمه دارند و تنفی‌ر مردمان از دین در شریعت، امری

نامطلوب است. محقق نجفی در بحث کیفیت جنگیدن با دشمنان، غدر (خیانت) نسبت به دشمنان را جایز نمی‌داند و در مقام استدلال، این کار را به خودی خود قبیح و باعث بیزاری مردم از اسلام دانسته است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۷۸).

### ۳-۴. آیات مربوط به آسان‌گیری در دین

یکی از عوامل بیزاری از یک دین، دشواری و حرج‌آمیز بودن آموزه‌ها و احکام آن دین است؛ بر همین اساس بنیاد اسلام بر آسانی نهاده شده است. خداوند متعال قرآن کریم را که یکی از منابع اصلی دین اسلام می‌باشد و حقیقتش در بلندای مضمون و مرتبه قرار دارد، برای مردم آسان و در دسترس قرار داده است. آیات متعددی از قرآن کریم مانند «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ» (قمر: ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰)، «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (مریم: ۹۷) و «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (دخان: ۵۸) بر این مطلب دلالت دارد.

کلمه «یَسَّرْنَا» فعل ماضی و مصدر آن «تیسیر» به معنای آسان کردن است. مقصود از آسان کردن قرآن کریم این نکته است که آن را به گونه‌ای به شنونده القا کند و به عبارت‌هایی درآورد که فهم مقاصدش برای عام و خاص و برای فهم‌های ساده و عمیق آسان باشد و هرکس به فراخور فهم خود چیزی از آن دریابد. ممکن است مقصود آیه این باشد که حقایق عالی و مقاصد بلندش را که بلندتر از افق فهم‌های عادی است، در مرحله القا و بیان در قالب عبارت‌هایی درآورد تا عموم مردم آن را درک کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۶۹). هدف از این تیسیر، پندآموزی مردم از قرآن است تا به دین حق رهنمون شوند و مردم به آن بگرایند. اگر قرآن دارای صعوبت و تعسر بود، مایه گریز و تغیر مردم می‌شد.

افزون بر قرآن کریم، شریعت اسلامی نیز بر یسر و آسانی و به‌دور از عسرو حرج مبتنی می‌باشد. بندگان برای رسیدن به سعادت، تکالیفی الهی دارند، ولی بر اساس آیات «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (بقره: ۱۸۵)، «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶)، «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ» (مائده: ۶) و «مَا

جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج: ۷)، خداوند این تکالیف را به گونه‌ای تشریح فرموده است که فوق طاقت و وسع بندگان یا مستلزم عسرو حرج آنان نباشد، بلکه سهل و آسان باشد؛ چراکه در غیر این صورت شریعت سبب گریز مردم از دین می‌شد.

این تیسیر و تسهیل به‌ویژه نسبت به امت پیامبر اکرم ﷺ صورت گرفته است. در آیه «وَلَوْ أَنَا كُنْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِن دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ» (نساء: ۶۶)، درباره کسانی که از داوری‌های عادلانه پیامبر ﷺ احساس ناراحتی می‌کردند، با اشاره به برخی تکالیف سخت امت‌های پیشین، می‌فرماید: «این تکالیف سخت را بر شما واجب نکردیم؛ اگر چنین می‌کردیم، تنها اندکی از مؤمنان به آنها عمل می‌کردند و بیشتر مردم از آن سر باز می‌زدند».

البته نسخ احکام به مصالح و مفاسد گوناگون وابسته است، ولی راز نسخ بعضی از احکام شریعت، تیسیر و آسان‌گیری است. خداوند متعال در آیه ۶۵ سوره انفال به مسلمانان دستور می‌دهد که حتی اگر لشگر دشمن ده برابر آنان باشد، از مقابله با آنها سر باز نزنند، ولی این حکم در آیه «الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِن يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِن يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (انفال: ۶۶)، نسخ شد و این نسبت به دو برابر تنزل داده شد. حکم نسخ در اینجا حکمی به مراتب آسان‌تر از حکم منسوخ است. باتوجه به عبارت «عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا»، این حکم در جهت مراعات حال مکلفان و آسان‌گیری نسبت به آنان تشریح شد.

### ۳-۵. آیات بیانگر اصل تدریج در بیان و اجرای شریعت

بیان و اجرای تدریجی معارف و احکام اسلام در جهت جذب به دین و پرهیز از تنفیر از دین قابل ارزیابی است. نزول تدریجی و تفریق قرآن کریم در آیات متعددی مانند «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا» (انسان: ۲۳) و «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْتٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» (اسراء: ۱۰۶) بیان شده است.

علامه طباطبایی در حکمت تنزیل و تفریق قرآن کریم می‌نویسد:

نزول آیات قرآنی به تدریج و بند بند و سوره سوره و آیه آیه، به منظور تمامیت یافتن استعداد مردم در تلقی معارف اصلی و اعتقادی و احکام فرعی و عملی آن و به اقتضای

مصالحی است که برای بشر در نظر بوده است. در این صورت علم قرآن با عمل به آن همراه می‌شود و طبع بشر از گرفتن معارف و احکام آن دلزده نمی‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۲۲۰).

اگر پیامبر ﷺ به یکباره مأمور ابلاغ تمامی قرآن کریم به مردم بود، هم ایشان و هم مردمی که به فراگیری قرآن و عمل به آموزه‌های آن موظف بودند، دچار عسرو و حرج می‌شدند؛ از این رو خداوند با نزول تدریجی آیات، مانع از تفسیر آنان از دین گردید؛ برای نمونه قرآن کریم در تحریم خمر، نخست با طرح موضوع شرب خمر به صورتی کلی بستری برای بیان حکم واقعی آن فراهم آورد. در آیه ۶۷ سوره نحل که مکی است، از شراب - بنا بر اینکه «سکر» همان خمر باشد - سخن می‌گوید؛ بی‌آنکه حکم آن را بیان کند؛ اگرچه عبارت «و رِزْقاً حَسَنًا» اشاره دارد که شراب، رزق نیکو نیست. آن‌گاه در آیه مکی «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ» (اعراف: ۳۳)، اثم را صریحاً حرام می‌داند. سپس در آیه مدنی «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» (بقره: ۲۱۹)، به صراحت شرابخواری را اثم می‌شمارد، ولی آیه با زبانی نرم و نصیحت‌گونه می‌فرماید: «شراب سودهای مادی و تجاری دارد، ولی در قیاس با زیان‌های آن، گناهش بیشتر است». آن‌گاه حکم نهایی یعنی حرمت شراب در مدینه صریحاً تشریح می‌شود (مائده: ۹۰ / جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۷، ص ۸۳).

مورد دیگر اینکه در آغاز اسلام که هنوز جامعه اسلامی استقرار نیافته بود، زوج‌هایی بودند که یکی کافر و دیگری مسلمان بود و پیامبر ﷺ از با یکدیگر بودن آنان نهی نفرمود. زمانی که اسلام استوار شد، دستور جدایی داده شد (ممتحنه: ۱۰). نمونه دیگر، تشریح حکم جهاد است. خداوند متعال پیش از هجرت به جهت تعداد اندک مسلمانان، آنان را به مدارا با مشرکان توصیه کرد و از جنگ بازداشت (نساء: ۷۷ / اعراف: ۱۹۹). پس از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه و تقویت اسلام، حکم جهاد دفاعی (بقره: ۱۹۰ / حج: ۳۹) و پس از مدتی حکم جهاد با مشرکان صادر گردید (توبه: ۵ و ۱۴).

## نتیجه

دین، ایمان و مظاهر آن برای انسان علی‌القاعده، فطری، محبوب و عاری از تنفر است. پیامبران و امامان علیهم‌السلام نیز به‌عنوان پیام‌آوران و مبلغان دین الهی از اوصافی که باعث تنفیر مردم از دین می‌گردد، به‌دورند. آنان دارای اوصافی بودند که مایه جذب مردم به دین می‌شد؛ همچنین از اعمال تنفیرآمیزی چون طرد اهل ایمان، اجبار مردم به پذیرش دین و دریافت مزد در برابر رسالت‌شان منع شده‌اند. توجه به آیات مربوط به ارتباط مسلمانان با غیرمسلمان، تازه‌مسلمان و دشمنان و همچنین آیات مربوط به تیسیر و تدریج در بیان و اجرای احکام شریعت، بیانگر این نکته است که محتوای دین و شریعت نیز عاری از وصف تنفیر است.

به گواهی آیات متعددی از قرآن کریم، شارع مقدس، تنفیر مردم از دین را حرام می‌داند و به لزوم اجتناب از اقدامات دین‌گریزانه حکم کرده است. حرمت تنفیر از دین نه تنها به‌عنوان مسئله‌ای فقهی، بلکه به‌عنوان قاعده‌ای فقهی قابل طرح است. بر پایه این قاعده هرگاه اجرای حکم یا احکامی از شریعت مایه دین‌گریزی مردم شود، اجرای آن احکام تا فراهم شدن زمینه فکری و فرهنگی، جایز نیست. گستره حرمت تنفیر افزون بر مباحات و ترخیصات، احکام الزامی شارع را نیز دربرمی‌گیرد. محتوای حکم حرمت تنفیر، حاکم بر ادله اولیه است، مگر آن دسته از احکام اولیه‌ای که دارای چنان ملاک قوی باشند که شارع مقدس در هیچ حالی از آنها صرف‌نظر نمی‌کند. همچنین از آنجاکه مصلحت نفی تنفیر به‌نوعی به مصلحت حفظ اصل و کیان دین بازمی‌گردد، آن را در شمار مصالحی می‌توان دانست که شارع مقدس در مقام تشریح احکام به‌عنوان یکی از مقاصد شریعت آن را لحاظ کرده است؛ بنابراین لازم است فقیه در فرایند استنباط از متون دینی به آنها توجه کند.

رسالت نوشتار حاضر فقط اثبات حکم کلی حرمت تنفیر از دین در آیات قرآن بود. پیداست که بیان بسیاری از جزئیات این حکم یا قاعده فقهی، به مباحث فقهی مربوط می‌شود. به‌لحاظ عملی، رعایت این قاعده برای متولیان و چهره‌های دینی بسیار ضروری‌تر است؛ فتوای برخی فقیهان به حرمت اخذ اجرت بر تصدی امامت در نماز





(حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۲، ص ۳۳۰-۳۳۱ / کاشف الغطاء، ۱۴۲۰، ص ۸۱)، در این باره قابل ارزیابی است. بُعد مهم دیگر این قاعده جدا از جنبه عملی آن، توجه به نقش آن در فرایند اجتهاد و استنباط است. استنباط احکام تنفرآمیز از منابع دینی از یک سو و نفی آنها با استناد به قاعده تنفیر اگرچه کارساز است، ولی مهم تر از آن توجه به خود قاعده همچون راهنمای اجتهاد و استنباط است. به تعبیری فطری بودن اسلام و شریعت تا اندازه زیادی خود مانع استنباط احکام تنفرآمیز است. این امر بدین معناست که در اسلامی بودن احکام تنفرآمیز می توان تردید کرد.

## منابع

۱. ابن هشام، عبدالملک؛ السیرة النبویة؛ تحقیق مصطفی السقا، ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی؛ ج ۱، بیروت: دارالمعرفه، [بی تا].
۲. اردبیلی، احمد بن محمد؛ زبدة البیان فی أحكام القرآن؛ ج ۱، تهران: المكتبة الجعفریة، [بی تا].
۳. انصاری، مرتضی؛ کتاب المکاسب؛ قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.
۴. جوادی آملی، عبدالله؛ الف، انتظار بشر از دین؛ ج ۶، قم: اسراء، ۱۳۸۹.
۵. جوادی آملی، عبدالله؛ ب، تفسیر تسنیم؛ ج ۶، ۱۶، ۱۷ و ۲۴، ج ۸، قم: اسراء، ۱۳۸۹.
۶. جوادی آملی، عبدالله؛ پیامبر رحمت؛ ج ۲، قم: اسراء، ۱۳۸۸.
۷. جوادی آملی، عبدالله؛ فطرت در قرآن؛ ج ۳، قم: اسراء، ۱۳۸۴.
۸. حسینی عاملی، سید جواد؛ مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامه؛ ج ۱۲، ج ۱، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ق.
۹. حلّی (علامه حلّی)، حسن بن یوسف بن مطهر؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج ۱، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة، ۱۴۱۲ق.
۱۰. حلّی (علامه حلّی)، حسن بن یوسف بن مطهر؛ نهاية الإحکام فی معرفة الأحکام؛ ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۹ق.
۱۱. خویی، سید ابوالقاسم؛ مصباح الفقاهة؛ ج ۱، قم: انصاریان، ۱۴۱۷ق.
۱۲. دره، محمد علی طه؛ تفسیر القرآن الکریم و إعرابه و بیانه؛ ج ۷، ج ۱، بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۳۰ق.

۱۳. رازی (فخر رازی)، محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ ج ۳ و ۲۱، چ ۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۱۴. سبحانی تبریزی، جعفر؛ الزکاة فی الشریعة الإسلامیة الغراء؛ ج ۱، چ ۱، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۴ق.
۱۵. سیوری (فاضل مقداد)، مقداد بن عبدالله؛ کنز العرفان فی فقه القرآن؛ ج ۲، چ ۲، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۳.
۱۶. صادقی تهرانی، محمد؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن والسنة؛ ج ۱۹، چ ۲، قم: فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۱۷. صدوق، محمد بن علی؛ الخصال؛ ج ۲، چ ۱، قم: مؤسسه - النشر الإسلامی، ۱۳۶۲.
۱۸. صدوق، محمد بن علی؛ من لایحضره الفقیه؛ چ ۲، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۹. طباطبایی حکیم، سید محمد سعید؛ مرشد المغترب: توجیهاً و فتاوی؛ چ ۱، نجف اشرف: دفتر حضرت آیت الله حکیم، ۱۴۲۲ق.
۲۰. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱، ۷، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۹ و ۲۰، چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱، ۶، ۷ و ۸، چ ۳، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۲۲. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر؛ تاریخ الأمم والملوک؛ ج ۱، چ ۲، بیروت: دار التراث العربی، ۱۳۸۷ق.
۲۳. طوسی، نصیر الدین؛ تجرید الاعتقاد؛ چ ۱، قم: مکتب الاعلام الإسلامی، ۱۴۰۷ق.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱ و ۷، چ ۱، لبنان: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۳ق.
۲۵. عسکری، حسن بن علی علیه السلام؛ التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام؛ چ ۱، قم: مدرسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۹ق.
۲۶. قرشی بنابی، علی اکبر؛ قاموس قرآن؛ ج ۵، چ ۶، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱.

۲۷. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن؛ ج ۲، ۱، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
۲۸. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمّی؛ ج ۱ و ۲، ۳، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۳.
۲۹. کاشف الغطاء، جعفر؛ شرح الشیخ جعفر علی قواعد العلامّة؛ [بی جا]: مؤسسه کاشف الغطاء - الذخائر، ۱۴۲۰ق.
۳۰. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج ۱۵، ۱، قم: دارالحديث، ۱۴۲۹ق.
۳۱. ماندگار، سهراب و مرضیه باقری؛ «بررسی ادله قاعده حرمت تنفیر از دین (کتاب، سنّت، اجماع، عقل)»، مجله مطالعات علوم سیاسی، حقوق و فقه؛ بهار ۱۳۹۶، ص ۱۷۶-۱۶۳.
۳۲. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الأنوار؛ ج ۷۱، ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۳. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج ۱۶، تهران: صدرا، ۱۳۷۸.
۳۴. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ ج ۱، ۴، ۱۲، ۱۳، ۱۹ و ۲۱، ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.
۳۵. منتظری، حسینعلی؛ مجازات های اسلامی و حقوق بشر؛ ج ۱، قم: ارغوان دانش، ۱۴۲۹ق.
۳۶. موسوی (سید مرتضی)، علی بن حسین؛ تنزیه الأنبياء؛ قم: الشریف الرضی، ۱۲۵۰ق.
۳۷. میبدی، احمد بن محمد؛ کشف الأسرار و عُدّة الأبرار؛ ج ۱، ۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۳۸. نجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲۱، ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۳۹. نحاس، ابو جعفر احمد بن محمد؛ إعراب القرآن؛ ج ۳، ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق.
۴۰. نوبهار، رحیم؛ «بررسی قاعده فقهی حرمت تنفیر از دین»، یادنامه دکتر مهدی



- شهیدی (ضمیمه مجله تحقیقات حقوقی / دانشکده حقوق دانشگاه شهیدبهبشتی)؛ پاییز و زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۲۹-۱۷۹.
۴۱. نیکخو، رامین؛ نقش قاعده حرمت تنفیر در اجرای مجازات‌ها (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)؛ قم: دانشگاه قم، ۱۳۹۲.
۴۲. هاشمی شاهرودی، سید محمود؛ بایسته‌های فقه جزا؛ چ ۱، تهران: میزان و دادگستر، ۱۴۱۹ق.
۴۳. یزدی، محمد؛ فقه القرآن؛ ج ۴، چ ۱، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.

